

سال نوزدهم

مجله آرمغان

دراجم به اردیبهشت ۱۳۱۷

شماره دوم

تاریخ انتشار از ماه ۱۳۱۷

پاییز ۱۳۹۸

{ مدیر ونگارنده وحید دستگردی }

سال نوزدهم

سند

سنگارش آقای عباس آقبال

از اسناد تاریخی دیوان خوارزمشاهیان

بقلم خواجه رشیدالدین وطواط

کشور خوارزم که در نتیجه فتوحات البارسلان و سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه جزء قلمرو ممالک سلجوقی شده بود و همواره یکی از امرای دولت بعنوان خوارزمشاه از طرف سلطان بحکومت و اداره آن نامزد میشد در سال ۴۹۱ یعنی سال دوم فرمانروائی سنجر بر خراسان از جانب برادر خود سلطان برکیارق در عهد قطب‌الدین محمد بن انوشنگین گذاشته شد و این قطب‌الدین محمد که پدرش انوشنگین از غلامان ترک ولایت غرجستان بود و در مقام خوارزمشاهی قائم مقام پدرش از سنه ۴۹۱ الی ۵۲۲ یعنی قریب سی سال سمت خوارزمشاهی داشت و در تمام این مدت مطیع امر و خدمتگذار سنجر بود و چه

در ایام حکومت سنجر برخراسان (از ۴۹۰ تا ۵۱۱) و چه در یازده سال اول سلطنت او «از ۵۱۱ تا ۵۲۲ که سال فوت قطب‌الدین محمد خوارزمشاه است» هیچگاه از تحت فرمان او بیرون نرفت و غالباً خود یا پسرش آنسز ملازم رکاب سنجر بودند.

بعد از مرگ قطب‌الدین محمد خوارزمشاه در ۵۲۲ سلطان سنجر مقام خوارزمشاهی یعنی ایالت و اداره خوارزم را پسر او آنسز سپرد و آنسز از تاریخ ۵۲۲ تا ۵۳۰ همه وقت در خدمت سلطان ملازم امر و مطیع و منقاد بود و در اکثر وقایع در رکاب او شمشیر میزد.

در شوال سال ۵۳۰ موقعیکه سلطان سنجر در بلخ بود آنسز از او اجازه گرفت که عازم خوارزم شود و چون بخوارزم رسید با در مرحله عصیان نسبت به سلطان گذاشت و علم خود سری و استقلال برافراشت.

سلطان سنجر در محرم سال ۵۳۳ برای سرکوبی آنسز بقصد خوارزم لشکر کبیر و آنسز بدون آنکه از خود مقاومتی درست نشان دهد منهنم شد و سنجر قلاع و بلاد خوارزم از جمله قلعه مشهور هزارسب را مستخر و مطیع ساخت و جماعتی از لشکریان و کمان آنسز در دست سپاهیان سنجری اسیر افتادند و از ایشان یکی آذلیغ پسر آنسز بود که او را بفرمان سلطان سنجر گردن زدند «جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۴۰۰ از چاپ لیدن».

سنجر بعد از منهدم ساختن آنسز ولایت خوارزم را برادر زاده خود سلیمان بن محمد وا گذاشت و برخراسان برگشت لیکن اندکی بعد آنسز بخوارزم حمله برد و سلیمان بن محمد را مغلوب ساخت و در سال ۵۳۴ بر بخارا نیز تاخت اما چون از سلطان رحمت داشت از در عذر خواهی در آمد و طلب عفو کرد. سنجر حاضر شد که از سر گناهان آنسز درگذرد باین شرط که او قسم یاد کند که دیگر از تحت فرمان سلطان بیرون نرود و خود را همواره مطیع اوامر سنجری بداند. آنسز در نیمه شوال سال ۵۳۵ سوگند نامه‌ای خدمت

سلطان نوشت و سنجر او را بخشود . اتسز هم در جواب این عنایت سلطانی بار دیگر نامه مبنی بر اظهار تشکر از این گذشت و عاطفت سلطان از خوارزم بمر و شاهجان مقر سنجر روانه داشت .

اگرچه اتسز خوارزمشاه بشرحیکه در سو گویند نامه او مذکور است و از نظر خوانندگان گرمی خواهد گذشت بانواع قسم های غلاظ و شداد قول وفاداری و خدمتگذاری نسبت بساطان داده بود لیکن بنیان این پیمان بعلت شدت شور اتسز در استقلال خواهی و اظهار همسری با سنجر از ابتدا سخت بود و تنها چیزی که اتسز را موقتاً بر سر جای خود میبشاند و راه طغیان و تمرد را بر او میبست همانا قدرت و شوکت سنجری بود و اتسز اگرچه بعد از امضای تعهد نامه و ادای سو گویند تا يك سال بعد یعنی تا تاریخی که سلطان سنجر از قراخانیان شکست خورد در حال استقامت و اطاعت مانده و زبان و قدم او بظاهر در تملق و چاکری نسبت بساطان روان بود

(۱) لیکن در باطن سودای دیگر داشت و پیوسته مقامی مناسب جهت تجدید

(۱) در همین ایام فدائیان اسماعیلی در سرخس (گرد بازو) پسر اسفهد باوندی طبرستان یعنی پسر نصرالدوله شاه شازی رستم بن علی بن شهریار (۳۴۵ - ۳۵۵) را که اسفهد بدرخواست سلطان سنجر از مازندران بخدمت او بخراسان فرستاد و چون اسفهد این پسر خود را که بحسن جمال و خوشی هیبت و اندام شهره ایام شده بود بسیار دوست میداشت بقدری از این قصه مولم متأثر و اندوهگین شد که قول نورا بتجربك سلطان سنجر منسوب داشت و همه وقت میگفت و پادشاهان اطراف مینوشت که «و سنجر ما بعد پسر مرا بفرمود کشت . اتسز برای ملامت اسفهد بتوسط قاصدی بنام صاین طبری باو پیغام داد که : «د با کمال دانستی و مردانگی اسفهد مرا دوچیز عجب آمد یکی آنکه پادشاهان چون خوانند رسولی فرستند دانای تر و باکزودتر لقا و فصیح زبان تر کسی را اختیار کنند تا ادای رسالت کند . تو هر سال پیش من فراشی میفرستی که هر وقت که اداء رسالت کند يك من آب از دهان او میآید تا سخنی بتراند گفت . این معنی یا از آنست که از مردم حساب نمیگیری یا خود در ولایت تو مردم نيك نیستند . و این فراش استقدار فراش همیشه بود . و یسکی دیگر عجب آنکه سلطان سنجر پسر مرا با هزار اسب (یعنی تر هزار اسب) بکشت من او را ندانند عالم و سلطان میخوانم و تو بدانکه احدی در خدمت او پسر ترا بکشت همه سنجرک واحد میخوانی : صاین خود هرگز این پیغام باصفهد نیارست گفت . . . الخ . . . بنقل از نسخه خطی تاریخ طبرستان تألیف بها عادلین محمد بن حسن بن استقدار کاتب لاریجانی .

سرکشی و نافرمانی میجست چنانکه پس از واقعه مشهور قتلوان در سال ۵۳۶ و شکست قطیع سنجر از ترکان قراختائی عهد و سوگند خود را نقض کرد و بمرور پایتخت سلطان تاخت و عده‌ای از بلاد خراسانرا بیاد غارت داد و خویشتن را بادشاه خوانده مردم آن دیار را بخواندن خطبه و ضرب سکه و تزیین طراز که از مختصات مقام سلطنت است بنام خود وا داشت لیکن این کار و فر دوامی نکرد چه همینکه سلطان سنجر از شکست قتلوان اتعاشی یافت ائسز بترك خراسان مجبور شد و سلطان در سال ۵۳۷ - ۵۳۸ بار دیگر بسر کوبی او لشکر بخوارزم برد و ائسز که تاب پایداری نداشت مجدداً از در استغفار و بوزش در آمد و سلطان اوبتی دیگر قلم عفو بر جرایم او کشید لیکن دشمنی بین این دو حریف هیچوقت بصلح و صفای کامل مبدل نشد و همچنان تا تاریخ مرگ ائسز یعنی تا ۵۵۱ برقرار بود .

در مجموعه‌ای از مراسلات قدیم فارسی که تنها يك نسخه از آن در کتابخانه آسیائی انجمن علوم لنین گراد تحت شماره ۲۶ باقی است و سه سال قبل حضرت علامه استاد آقای محمد قزوینی عکسی از روی آن بدستور وزارت معارف ایران برداشته و بپهران فرستاده اند (۱) در جزء مکاتبات رسمی و اسناد دولتی دیوان خوارزمشاهین سه سند مهم تاریخی موجود است هر سه بقم خواجه رشیدالدین محمد عمری بلخی مشهور بوطواط رئیس دیوان انشاء ائسز خوارزمشاه و این سه سند راجع است بوقایعی که در فوق خلاصه آنرا نقل کردیم بشرح ذیل :

- ۱ - سوگندنامه ائسز که در نیمه شوال ۵۳۵ نوشته و بحضور سنجر فرستاده شده است .
- ۲ - سپاسنامه ائسز بعد از صدور فرمان عفو سلطان .

(۱) برای شرح این مجموعه و محتویات آن رجوع شود بمقدمه مبسوطه که نگارنده این مقاله برای نسخه عکسی وزارت معارف ایران نوشته و بابتدای آن ضمیمه است .

۳ - فرمان اتسز خطاب به مردم نیشابور بعد از استیلای او بر قسمتی از خراسان در سال ۴۳۶ هـ .

این سه سند علاوه بر اهمیت تاریخی چون هر سه بقلم منشی زار دست و شاعر بزرگوارى مانند رشید وطواط است از جهتی دیگر اهمیت و اعتبار دارد بخصوص که منشآت فارسی وطواط که ابتکارالافکار نام داشته و سکه این قبیل اسناد را شامل بوده برخلاف منشآت عربی او ظاهراً در دست نیست بهمین جهت ما این سه سند رسمی تاریخی را که در غایت اهمیت است عیناً استنساخ کرده در اینجا منتشر می کنیم و بسیار افسوس میخوریم که بعات نقص نسخه اصلی باره ای مواضع آن ناقص و ناخواناست :

۱ - سوگند نامه اتسز خوارزمشاه

قال الله تعالى وهو اصدق الشائدين . و اوفوا بالعهد ان العهد كان مسؤلا و اوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم ولا تفتنوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا
من که اتسز بن محمد خوارزمشاهم ترفیق می خواهم از خدای عزوجل
و برحمت او پناه می طلبم در نگاه داشت وفای عهد که می بندم در بندگی و
طاعت خداوند عالم سلطان اسلام که صلاح دین و دایه خویش درین می دانم
و می شناسم والله الموفق السداد و الهادی الی الرشاد .

عهد بستم من که اتسز بن محمد خوارزمشاهم و نذر کردم باخدای
عزوجل و رسول او محمد علیه السلام که تا من باشم مطیع و فرمانبر و بنده خداوند
عالم ملک شاه سنجر بن محمد که زندگانش باد باشم و سرازطاعت و بندگی او تمام
و با هیچ مخالف و بد خواه دولت وی از ترک و تازیك و خورش و بیگانه وزن و مرد
و کافر و مسلمان یار نگردم و بخود پناه ندهم و نهیچوجه از وجوه دولت
اورا خلاف نکنم و با دوست دولت که دائم دوست باشم و با دشمن دولت
که دائم دشمن باشم ، و اگر کسی از مخالفان دولت وی بخلاف دولت وی
چیزی نویسد یا پیغامی دهد یا تدبیری کند پوشیده ندارم و رأی اعلا را معلوم

گردانم و در دفع و قهر و قمع مخالفان و قاصدان دولت وی بدانکه ممکن گردد و وسیع من آید بتن و مال در حال (۱) بکوشم و بهما و جوهه بندگی نمایم و بهیچ عذر و بهانه تمسک و تعلل نکنم و از بعد طاعت و پرستش ایزد تعالی که آفریدگار عالم و عالمیان است طاعت و بندگی و فرمانبرداری آن پادشاه مبارک بر خود قرض عین دانم و هم برین جمله باشم که درین عهد نامه مذکور است و باخدای عزوجل و رسول او علیه السلام عهد بستم و نذر کردم و سوگند خوردم بالله الرحمن الرحیم بالله العلی العظیم بالله الملك الذی لا اله هو بالله المدرك المهلك بالله الحی الذی لا یموت که هم برین عهد باشم که درین عهد (نامه) مذکور است، بایزد بایزد بایزد بخدای هفت آسمان و زمین بدان خدای که

جز وی خدائی نیست که از این جمله چیز (۲) خلاف نکنم و اگر نه چنین کنم که درین ذکر است خدای تعالی از من بپزارت و من از خدای بپزارم و اگر بهیچ وجه از جوهه خلاف کنم خدای تعالی را بر من ده حج پیاده (باشد) که پای خود سپارم و ده سال روزه که پیوسته بدارم و هر چه مال دارم بر مساکین مکه و مدینه صدقه کرده و هر منکوحه که دارم و خواهم داشت همه طلاق داده باشم و اگر از جمله این عهد و نیت که کردم و درین - و گویند که خوردم هیچ استنشاق و تأویل و حیل در آوردم و بهیچ نوع نذر دیگر داشتم بجز بندگی و طاعت خداوند عالم - بنجر که زندگانش باد هر چه خدای عزوجل گفت و رسول او محمد صلوات الله و - سلامه علیه گفت و پیغمبران علیه السلام بخلق آوردند همه دروغ است و از جمله آنان باشم که خدای عزوجل در محکم تنزیل گفت اولئك لهم اللعنة ولهم سوءالنار و خدای عزوجل را و رسول او محمد علیه السلام و جمله انبیاء و فرشتگان علیه السلام وثقات و معروفان و معتبران را که حاضر بودند برین عهد و نیت و سوگندان گواهی گرفتیم بطوع و اختیار و رغبت فی منتصف شوال سنة

(۱) ظاهراً : وجان (۲) ظاهراً : هیچ یا هیچ چیز یا چیزی

خمس و نائین و خمسانه ،

۲ — مراسماتسنز بسننجر در عنایت سلطانی

و تقاضای اجازه بوسیدن درگاه او

زندگانی خداوند عالم خدایگان بنی آدم سلطان شرق و غرب فرمانده روی زمین در کامرانی و سلطنت و پادشاهی و مملکت و جهانداری و عظمت دراز باد و هزار سال جهان بکام و فلك غلام و بخت متابع و دولت مطاوع و ایزد عزوجل ناصر و حافظ و مؤید و معین .

نیازمندی کمترین بندگان بوسیدن خاک درگاه خداوند عالم خلدالله سلطانه و اعلی شاه که قبله مالک بر و بحر و کعبه سلطین شرق و غرب است بغایتی و نهایتی رسیده است که اوام از تصور آن عاجز است و اقلام از شرح آن قاصر و اگر کمترین بندگان شواهد که بشرح آن مشغول شود و کینه آن بواجب صفت کند فیالها قصه فی شرحها حلول ، امید بکرم ایزد عز و علاست که هرچه زودتر کمترین بندگان را شرف بوسیدن آن درگاه و سعادت ملازمت آن بارگاه کرامت کند بمنه و کرمه و طولانی .

کمترین بندگان آناللیل و اطراف النهار رطب اللسان است بشکر عوارف و نشر عواطف مجلس اعلی چه یقین دانسته است که شکر داعیه مزید انعام و موجب دوام اکرام است و کفران مستدعی زوال نعمت و مقتضی انتقال دولت . درین وقت که معتمدان از حضرت جلت رسیدند و مثال همایون موشح و محلی بتوقیع اشرف رسانید (۱) و کمترین بندگان پس از (۲) و پس از اندراس آثار و تداعی مبنای و اهدام رسوم احوالی گرفت مجدد ، و انتظامی بر گرفت مخلص و مؤید و بعد از آنکه عالمیان آثار عدل خداوند عالم اعلی الله امره و ضاعف قدره در حق کمترین بندگان دیده بودند و شنیده انوار رحمت او

(۱) یعنی رسانیدند برسم معمول آن ایام (۲) قریب نیم سطر در اصل نسخه سفید است (۳) همین

شکل دراصل نسخه افتاده

شنیدند و دیدند و بدان سبب دولت قاهره را ثبت الله قواعدها و شید ارکانها و ثبت (۳) بنیانها دعاهای خیر گفتند و از خدای تعالی با بتهال و نضرع دوام آن خواستند و تا کمترین بندگان را عمر خواهد بود از بس امروز جز حلقه بندگی و مطاوعت مجلس اعلی در گوش نخواهد داشت و جز غاشیت اخلاص بر دوش نخواهد گذاشت و اعقاب و اخلاف خویش را بدین وصیت خواهد کرد و در میان ایشان همین سنت خواهد گسترانید ایزد تعالی خداوند عالم را تا قیامت باقی دارد و سایه عز و عاطفت و فضل و رحمت او از سر ما بندگان زائل مگرداند و اور و اولیاء دولت و انصار دعوت اورا بهمه مقاصد و مطالب دینی و دنیاوی برساند بمحمد و آله .

و هذا دعاء لو . . . (۱) کیفیته
 لانی سألت الله فیک و قد فعل
 احوال بنده باز قوامی گرفت نو
 اسباب عیش باز نظامی گرفت نو
 بی صیت و نام بود و بعفو خدایگان
 صیتی گرفت تازه و نامی گرفت نو
 از ساقیان دولت سلطان بر و بحر
 بر باده امسانی جامی گرفت نو
 بخت نفور گشته باقبال سنجری
 نزدیک بنده باز مقامی گرفت نو
 اینک ز بهر کشتن اعدای دولتش
 بنده بندست قهر حسامی گرفت نو
 ۳- فرمان اتسز خطاب بمردم نیشابور

بدایع روایع و لطایف عوطف و ولی حلت قدرته در حق ما نه بان درجه است که در فهم و وهم هیچ آفریده گنجید که تا قدم صدق بر سر سریر ملک نهاده ایم و عنان ضبط جهان و حفظ جهانیان را در قبضه شهادت و عنایت خود آورده ایم از گردش آسمانی و تقدیر ربانی بر روزگار ماهر روز احسانی است مهیا و مهنا لاجرم ادای شکر آن نعم و مواهب را می~~ک~~شویم تا ظلمت ظلم از روی زمین بنور عدل خویش برگیریم و جهانرا در سایه عاطفت بی منتهای خویش

جای دهیم . مائیم که نفع اولیا و قمع اعدا را از مضمار ازل رانده ایم و بزم و رزم خویش را فهرست کرم و معجزه امم ساخته ، يك فرقت بما مینازد و مینالد و یکی از سهم ما میگدازد و مینالد . و جهانیان امروز از صحیفه اقبال ما نقش سعد آسمانی می خوانند و در حرکات و سکونات ما رمز و اشارت فلکی می بینند و اگر نه در ثقلب روزگار و تلون کار بادشاه جهان سنجر تأمل باید کرد که تا دل با ما یکی داشت علم دولت و اقبال بر علیین می افراشت . . . (۱) که وفاق بانفاق بدل کرد و برای و هوای . . . (۱) که بر یمین و شمال خویش دارد صورت و سیرت در حق ما بگردانید و مارا بیازرد و حقوق قدیم اسلاف ما از یاد برد در تنگراه حوادث فلکی افتاد و هنوز . . . (۱) و ندانیم که ندامت چه برد چون دولت خویش را پشت و باری چون ما نمی بیند ، و دستبرد و قدرت ما نه چیزی است که بر جهانیان پوشیده مانده است ، امروز بهبار کی ریات ما (به آب باریک) رسیده است و از آنجا بظاهر نیشابور خواهد خرامیدن ، دانید که در خراسان هر جا که نه بر طریقی طاعت و متابعت پیش آمدند چه دیدند و مارا بمقیمان و سکان و مشایخ و اعیان و جمله مردم نیشابور نظری شافی است و اگر می خواهند که در خانه خویش بمانند و شهر ایشان خراب نشود . . . (۲) و خداوند دولت بیاید کوشیدند . خواجه رئیس را فرستادیم تا این مثال را برساند و مشایخ و اعیان را پیش ما فرستد تا قراری بدهند و هم در ساعت که این مثال خوانند خطبه و سکه و طراز بنام ما مزین گردانند و اگر چون دیگر جایها در عصبان و متمانگی (۳) خواهند بودت فلئانیتکم بجنود لا قبل لها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون .

پاریس خرداد ۱۳۱۷ — عباس اقبال

(۱) در هر سه موضع جای چند کلمه در اصل نسخه سفید است .

(۲) چیزی در اصل نسخه از اینجا افتاده است . (۳) در اصل نسخه همچون است .